



## تاریخ روابط فرهنگی ایران پیش از اسلام

روابط ایران با ملل دیگر در پیش از تاریخ :

از پیش از تاریخ مردم فلات ایران با اقوام همسایه و سرزمینهای دور دست رابطه داشتند. مثلاً **گیگامش** پادشاه داسستانی شهرارخ که در بین النهرین نیمه خدای حامی حیوانات و گله‌های بز و گوسفند بشمار می‌رفت و در تصاویر او را به شکل انسانی دوشاخ که با دو دست دوشیر را گرفته و مشغول خفه کردن آنهاست مجسم می‌نمودند، و بعدها به جای دوشیر دویز را در طرفین آن قرار دادند که مشغول نوازش آنها است، در بین کاسی‌های لرستان به مرتبه خدایی رسید و مورد پرستش آن قوم گردید.

از آغاز سده بیستم میلادی باستان‌شناسانی که کشفیاتی در دره نیل و کنار فرات و دجله کرده‌اند ثابت نمودند که در حدود ۴ یا ۵ هزار سال قبل از میلاد مدنیت بزرگی از دره نیل و سواحل دریای مدیترانه گرفته تا حوزه رود سند و گنگ در هند گسترش داد. مردم این حوزه وسیع در اصول تمدن با یکدیگر ارتباط داشتند.

اقوام این عصر را از نژاد آسیایی<sup>۱</sup> می‌دانند. این اصطلاح با واژه آزباتیک<sup>۲</sup> که به معنی آسیایی است فرق دارد. آسیانی به اصطلاح باستان‌شناسان عبارت از نژادی از بشر است که نه به دست سامی متعلق بوده و نه به دست هند و آریایی. اورارتوها، عیلامیها، میتانیها هیتیها، باسکها از این نژاد بشمار می‌روند.

مردم هزاره پنجم قبل از میلاد یعنی نسلهای سیلک از نقطه دیگر به سرزمین ایران آمده و در

---

● آقای دکتر جواد مشکور استاد دانشگاه تهران. رایزن فرهنگی ایران در کشورها

عربی- از پژوهندگان نامی معاصر.

نزدیکی کاشان ساکن شدند. تقریباً همه مردم فلات ایران در دوره اول سیلک از يك نژاد و لااقل دارای يك تمدن بودند. مردم سیلک با اهالی ترکستان و هند و بین‌النهرین و آسیای صغیر هم نژاد بوده و باهم ارتباط داشتند.

در آثار مهنجودارو که تمدنی کهن در دره سند بوده و قدمت آن به ۳ هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد دو نوع ظروف سفالی با نقش و نگار که بعضی دارای زمینه سرخ و بعضی زرد هستند پیدا شده است. از اینرو می‌توان استنباط کرد که تمدن آنان با مدنیت مردم فلات ایران و دشت بین‌النهرین مربوط بوده است. چه ظروف سفالی سرخ‌فام خاص ایران شمالی و مرکزی و سواحل دریای مازندران و ظروف سفالی زردگون مربوط به نواحی غرب ایران و بین‌النهرین و سواحل خلیج فارس می‌باشد.

گذشته از این اکتشافات باستان‌شناسی، علمای زبان شناس در سرزمینهای کوهستانی بلوچستان قومی را یافتند که به لهجه‌ای از ریشه دراویدی یعنی زبان جنوب هندوستان که زبان بومیان آن سرزمین بوده گفتگومی کنند. این طایفه را براهویی<sup>۲</sup> می‌گویند. این اکتشاف نشان می‌دهد که آریائیهای هند و ایرانی پس از هجوم از آسیای مرکزی به هندوستان و ایران، سکنه قدیم بومی ایران را از شمال و جنوب راندند که دراویدیهای کنونی از نسل آنان هستند.

### عصر ودایی و روابط فرهنگی ایران و هند (۴۰۰۰-۱۵۰۰ ق.م):

عصر ودایی عهدی است که آریاهای ایرانی و هندی باهم می‌زیستند و یا تازه از هم جدا شده و هنوز آداب و رسوم یکدیگر را فراموش نکرده بودند. این عهد را به نام کتاب ودا که قدیمترین کتب آریایی است عصر ودایی نامند.

در ریگ ودا که قدیمترین بخش کتاب ودا است و قدمت آن به ۴ هزار سال پیش از میلاد می‌رسد خاطرات زندگی آریاهای ایرانی و هندی پیش از مهاجرت به هند و ایران آمده است. زبان ودا بخصوص ریگ ودا و اوستا به هم بسیار نزدیک است. بطوریکه می‌توان آندو را دوخواهر از يك مادر یا دو لهجه از يك زبان اصلی بشمار آورد. ارتباط فرهنگی بین دولت ایران و هند آنچنان کهن و دیرین است که بنا به کتیبه بغازکوی که در ۱۹۰۷ میلادی در آسیای صغیر در محل قدیم پایتخت هیتی‌ها به دست آمده و تاریخ تحریر آن بین ۱۴۰۰ تا ۱۳۰۰ پیش از میلاد است، چند خدای ودایی به نام ایندرا، وارونا، میترا، ناساتیا (ناهید) که حافظ پیمان بین قوم هیتی و هیتانی که در مغرب فلات ایران می‌زیستند یاد شده است. از این کتیبه چنین استنباط می‌شود که در ۱۴۰۰ قبل از میلاد هنوز جدایی بین آریائیهای ایرانی و هندی روی نداده بود و دیانت ودایی حتی تا نواحی بسیار دور دست ایران و آسیای صغیر نفوذ کرده بوده است.

## عصر اوستایی و روابط فرهنگی ایران و هند (۱۵۰۰-۱۰۰۰ ق.م):

آریائی‌هایی که به سوی مغرب مهاجرت کرده بودند در مشرق فلات ایران مسکن گزیدند و نام خود را بر این فلات نهادند. آن سرزمین از آن پس «آئیریسانه»<sup>۴</sup> یا ایران خوانده شد، زیرا آریا به معنی آریایی، و آئه که پسوند مکان است به معنی جا و محل می‌باشد و این دو جزء رو به هم به معنی مسکن و جایگاه آریاها است.

چون رهبر معنوی بزرگ آریاها در این عصر پیغمبری به نام زردشت بوده و کتابی به اسم اوستا داشت از اینرو این دوره زندگی آریاها را در مشرق فلات ایران عصر اوستایی خواندند. دانشمندان قدمت کهن‌ترین قسمت کتاب اوستا و ظهور زردشت را از ۱۰۰۰ - ۱۴۰۰ پیش از میلاد دانسته‌اند.

در اوستا چهار بار از سرزمین هندوستان به صورت هندوه یاد شده است. نام هپته‌هیندو یعنی هفت هند در کتاب وداسپته سیندو<sup>۶</sup> آمده و معنی تحت اللفظی آن هفت سند یا هفتاب یا هفت رود است که رود معروف سند را تشکیل می‌دهند. از این رودها دو تای آنها خشک شده و پنج دیگر باقیمانده که آنها را پنجاب گویند و ایالت پنجاب بدین نام موسوم است. در اوستا بسیاری از کلمات با مختصر اختلاف لهجه با الفاظی که درودا آمده یکی است و غالباً حرف سین ودایی یا سانسکریت در زبان اوستایی و فارسی باستان به «ها» بدل می‌شود، چنانکه کلمات ودایی: سیندو، اسورا، سپته، سومه، در اوستا، هیندو، اهورا، هپته، هومه شده است.

علاوه بر نشانه‌هایی که زبان سانسکریت یعنی زبان کتاب ودا با اوستا دارد بین ارباب انواع ودایی و ایزدان اوستایی شباهت بسیار موجود است. مثلاً وارونا یا رب النوع آسمان پرستاره که او را پروردگار پروردگاران خوانده‌اند در اوستا تبدیل به اهورمزدا گردیده و صفت جدیدی که در آن کتاب آسمانی به او داده شده دانای توانا است. دواها<sup>۷</sup> که درودا اطلاق به پروردگاران سودمند و نورانی شده، در اوستا به شکل دائو<sup>۸</sup> درآمده و مفهوم مخالف پیدا کرده و به معنی شیطان و خبیث و مظهر بدی می‌باشد که در ادبیات فارسی به صورت «دیو» درآمده است.

دیگر از دلایل ارتباط بین آریاهای هندی و ایرانیان عصر اوستایی ذکر پادشاهان آریایی مشترکی مانند جمشید، و فریدون، و کاووس در ودا و اوستا است.

## روابط دولت ماد با همسایگان (۷۰۰-۵۵۰ ق.م)

در حدود سال ۶۵۰ قبل از میلاد پادشاهی ماد دولتی بزرگ بشمار می‌رفت و در ردف دولت ماننا و او رارتو و عیلام بود و با آنها ارتباط سیاسی و فرهنگی داشت. بعلاوه روابط خود را با دولت بزرگ آشور که در مغرب و جنوب غربی سرزمین ماد قرار داشت حفظ می‌کرد

دولت ماد در زمان هوخشتره به اوج قدرت خود رسید و در سال ۶۱۲ قبل از میلاد به کمک دولت کلدیه که دست نشاندۀ آشور بود موفق شد که آن دولت عظیم الشان و نیرومند را از میان بردارد و پایتخت آن نینوا را تسخیر نماید. پس از سقوط آشور دولت ماد روابط سیاسی و بازرگانی و فرهنگی خود را با دولت مستقل کلدیه و لیدی حفظ کرد.

روابط هخامنشیان با یونانیان (۵۵۰-۴۳۰ ق.م):

نخستین بار که ایرانیان و یونانیان یکدیگر را شناختند در سال ۵۴۴ قبل از میلاد در هنگام لشکرکشی کوروش بزرگ به کرانه‌های دریای مدیترانه بود. در آن تاریخ کوروش شهرهای یونانی نشین آسیای صغیر را مطیع ایران ساخت. چون قومی از این یونانیان که ایونی<sup>۹</sup> (به‌ثونه)<sup>۱۰</sup> خوانده می‌شدند، سابقاً از کشور هلاس یا یونان به آسیا مهاجرت کرده بودند و از نژاد هلن‌ها یا یونانیان در شبه جزیره بالکان شمرده می‌شدند، از اینرو کوروش هلنهای شبه جزیره بالکان را نیز «به‌ثونه» یا یونانی خواند، و نام مردم مهاجرنشین ایونی را نیز بر آنان اطلاق کرد، و از آن تاریخ است که سرزمین «هلاس» یونان خوانده شد و هلنهای ساکن آن «یونانی» لقب گرفتند و در نزد مردم آسیای یونانی خوانده شدند.

در زمان هخامنشیان زبان و ادبیات یونانی در ایران رواج داشت و پزشکان و دانشمندان یونانی به ایران رفت و آمد داشتند. این ارتباط بعد از جنگهای مدیک که در دوره داریوش و خشایارشا روی داد توسعه یافت. عده بسیاری از مهندسان و معماران و استادکاران یونانی و نیز سپاهیان مزدور یونانی نژاد در ایران مشغول خدمت بودند.

هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ ق.م) مورخ معروف یونانی که او را پدر مورخان خوانده‌اند از مردم هالیکارناس مستعمره یونانی در آسیای صغیر بود و چون شهر مزبور از مستملکات دولت ایران بشمار می‌رفت وی نیز از اتباع دولت ایران شمرده می‌شد.

کتزیاس<sup>۱۱</sup> مورخ و طبیب یونانی از ۴۱۵ تا ۳۹۸ ق.م پزشک اردشیر دوم بود و کتاب معروف او پرسیکا<sup>۱۲</sup> حاصل مطالعات وی راجع به ایران می‌باشد.

گزنفون<sup>۱۳</sup> مورخ و فیلسوف یونانی (۴۲۰-۳۲۵ ق.م) که از شاگردان سقراط بود برای مطالعه اوضاع ایران در لشکر کوروش کوچک داخل شد و در جنگ کوناک<sup>۱۴</sup> که آن شاهزاده با برادرش اردشیر دوم در ۴۰۰ ق.م کرد شرکت نمود، و پس از کشته شدن او بازگردانیدن ده هزار تن یونانی سرگردان را از بابل به یونان به عهده گرفت و کتابی به نام «بازگشت ده هزار نفر یونانی»، و نیز کتابی دیگر به نام «سیر و پیدی<sup>۱۵</sup>» در تعلیم و تربیت، که شخص کوروش بزرگ (یا کوچک) را باید سرمشق قرار داده باشد به معنی تربیت کوروش نوشته است.

گویند اردشیر دراز دست، بقراط<sup>۱۶</sup> پزشک معروف یونانی را در طاعونی که

در ۴۳۰ ق. م در ایران پیدا شد برای معالجه بیماران به دربار خود خواند. ولی بقراط به عذر آنکه مشغول معالجه بیماران طاعون زده یونانی است دعوت آن پادشاه را اجابت نمود.

در زمان هخامنشیان بر اثر رواج مسکو کات ایرانی یا دریک شاهی، بازرگانی بری و بحری به نواحی بسیار دور کشیده شد. این عهد از جهت يك سلسله مسافرتها و اکتشافات بزرگ جغرافیایی شایان توجه است. مثلاً یکی از یونانیان به نام اسکیللاس<sup>۱۷</sup> بامردار یوش مأمور شد که از دهانه رود سند تا مصر با کشتی سفر کند و اکتشافات دریایی نماید. همچنین يك فرمانده ایرانی به نام ساتاسپا (صداسب) از طرف خشایارشا محکوم شد که با کشتی تاما و راء ستونهای هرکول یعنی جبل الطارق پیشراند.

داریوش بزرگ دریای مدیترانه را توسط شعبه‌ای از رود نیل به دریای احمر وصل نمود و بازرگانی جهانی آن روز به نواحی دور کشانیده شد، و تا حوضه رود دانوب و دن<sup>۱۸</sup> رسید. چنانکه سکه‌های ایرانی که در این نواحی پیدا شده شاهد این مدعا است.

زبان یونانی در ایران رواج یافت، حتی بعضی از پادشاهان هخامنشی چون داریوش سوم آن زبان را می‌فهمیدند. در مقابل، اصطلاحات مذهبی و عناوین سلطنتی و بعضی از کلمات پارسی وارد زبان یونانی گردید که شمار آنها بالغ بر دو بیست واژه است. به قول برخی از محققان، زبان پارسی باستان را در سال ۴۲۶ ق. م بسیاری از یونانیان و بخصوص عده‌ای از دانشمندان آن سرزمین می‌فهمیدند.

افلاطون در کتابهای خود درباره زردشت و آیین مزدایی و دین مغان و فضائل ایرانیان مطالب شایان توجهی نوشته است.

حضور مغان در آسیای صغیر و کرانه‌های شرقی دریای مدیترانه، و توجه یونانیان کنجکاو روزگار به فرهنگ و تمدن مردم شرق، عواملی بودند که جریانهای فکری را از شرق به سوی غرب معطوف می‌داشتند و روابط فرهنگی میان ایران و یونان را موجب می‌شدند. نکته شایسته توجه آنست که یونانیان در این ادوار، با وجود منازعات خصمانه‌ای که با ایران داشتند، حکمت و آراء دینی ایرانیان را می‌ستودند، و مغان ایرانی را «حکیم»<sup>۲۰</sup> می‌خواندند. به گفته پلینیوس<sup>۲۱</sup> مورخ رومی سده اول میلادی، ائودوکسس<sup>۲۲</sup> ریاضیدان و منجم یونانی (سده چهارم پیش از میلاد) زرتشت را سرآمد حکماء عالم شمرده و آئین مغان را عالیت‌ترین مذاهب فلسفی دانسته است، و به نقل دیوگنس لائرتیوس، ارسطو مغان را در حکمت بر مصریان مقدم می‌دانسته، و پلوتارخس درباره اعتقاد به دو اصل خیر و شر، گوید که این رأی بزرگترین و روشن بین‌ترین فیلسوفان جهان است، و از این سخن بی‌شک به زرتشت و افلاطون نظر دارد.

بعضی از محققان اروپائی معتقدند که افکار ایرانی، پیش از زمان سقراط به یونان راه

یافته، و تأثیرات آن در نظرات نخستین حکماء یونان، چون فرکودس<sup>۲۳</sup> فیثاغورث، هراکلیتوس و نیز در عقاید مذهب اورفیزی<sup>۲۴</sup> قابل ملاحظه است.

در دوره هخامنشی علاوه بر دانشکده‌ای که برای تحصیل علم طب در سائیس مصر توسط داریوش احداث شد چند مدرسه عالی مهم در شهرهای بسورسیا<sup>۲۵</sup> و میلئوس<sup>۲۶</sup> تاسیس گردید.

معماری هخامنشی در خارج از ایران مورد تقلید قرار گرفت، چنانکه آشوکا<sup>۲۷</sup> (۲۷۳-۲۳۲ ق. م) پادشاه بودایی معروف هند قصری به تقلید کاخهای داریوش در پاپتخت خود شهر پاتالیپوترا در محل پتای کنونی ساخت. در سال ۱۸۹۶ میلادی تالاری صدستون به اسلوب کاخهای هخامنشی در این ناحیه پیدا شد. پس از آن در سال ۱۹۱۲ تالار دیگری که هشتاد ستون داشت با بقایای ستونهای صیقلی پک پارچه شبیه به تالار آپادانا در تخت جمشید از زیر خاک بیرون آمد. معلوم شد که معماری این عمارات تحت تأثیر کاخهای هخامنشی در تخت جمشید واقع شده است. رسم کتیبه نویسی بر روی تخته سنگها را که در هند سابقه نداشت آشوکا از سنگ نوشته‌های داریوش و شاهان هخامنشی تقلید کرد و در کوههای گاپا<sup>۲۹</sup> در ایالت بیهار هند آثاری از خود باقی گذاشت.

آشوکا سنگ نبشته‌های خود را به خط خروشتی<sup>۳۰</sup> که از راست به چپ نوشته میشد نگاشته و آن خط مأخوذ از خط ایرانی آرامی شاهنشاهی است که از زمان داریوش بزرگ به هندوستان راه یافت و در آن سرزمین با تصرفاتی به صورت خط خروشتی درآمد. از آشوکا آثار زیادی در هند باقی است که تحت تأثیر معماری و هنر ایران قرار گرفته و ارتباط فرهنگی ایران را با هند نشان میدهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱- Asianique	۲- Asiatique	۳- Brahui
۴- Airyana	۵- Hindu	۶- Sapta-Sindu
۷- Deva	۸- Daeva	۹- Ionie
۱۰- yaona	۱۱- Ctesias	۱۲- Persica
۱۳- Xénophon	۱۴- Cunnaxa	۱۵- Cyropédie
۱۶- Hippocrate	۱۷- Scylas	۱۸- Sataspa
۱۹- Don	۲۰- Sophos	۲۱- Plinius
۲۲- Eudoxus	۲۳- Pherecydes	۲۴- Orphic
۲۵- Borsippa	۲۶- Milletus	۲۷- Ashoka
۲۸- Pataliputra	۲۹- Gaya	۳۰- Khoroshti





در آنگاه سعدی

ای سرخورد جز سیر آسوده ز نامم کن  
 سودای کونامی کم دل خایان با  
 دردی ز می وحدت جام نیارم  
 بردگت افادتم ناقص نیام  
 در ملک خرد جان را آرام می بخشند  
 مگر آشب در روزم افسرد دل حار  
 خود بینی خود رانی خار سر زام  
 ما سیم غمی نگاه افاده بر این درگاه  
 داغ دل خمین جز سر تو هر بستم  
 بی سون و سر عشق جان راه فنا بود  
 درد ام پسر زلفی آشفته و حیرانم  
 شاعر نبود بر لرد در حسرت مال جاه  
 فارغ ز غم بستی آزاد ز نامم کن  
 ای سوخته جان خیر بگناه کامم کن  
 از باوه جان بخت رسوای تمامم کن  
 از طبع کهرزایت سر مست کلامم کن  
 با ساغری از جبانان دیوایع امم کن  
 آسوده ز رنج روز آزاد ز شامم کن  
 با سطل ای از عشقت شایسته کامم کن  
 یا جان ستم بستان با دهنم کن  
 ای سر تو ام مر بزم ملهم به سامم کن  
 با داغ غمی جانسوز مشمول دوامم کن  
 آشفته بسا دیدان حیرانم کن  
 چون طبع رفیع هست فارغ ز نامم کن